



واکاوی جایگاه نوین چین در نظام بین‌الملل و تأثیر آن بر هژمونی آمریکا

معصومه پاپی* | عبدالمجید سیفی**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۰

چکیده

پس از دهه ۱۹۸۰ میلادی، آمریکا با نوعی بحران قدرت و هژمونی مواجه گردیده است و این در حالی است که دهه ۱۹۹۰، آغاز توسعه اقتصادی و قدرت‌یابی چین و شروع فرآیند دستیابی این کشور به موقعیت و نفوذ سیاسی در نظام بین‌الملل است. بحران‌های اقتصادی در نظام سرمایه‌داری، این فرصت را برای چین فراهم آورد تا بستر مناسبی برای سرمایه‌گذاری در کشورش ایجاد کند. از آنجاکه توانایی ایجاد و حفظ رژیم‌ها و معاهدات بین‌المللی جزء جدانشدنی یک قدرت هژمون است، لیکن دولت ترامپ به دلیل منافع کوتاه‌مدت اقتصادی از بسیاری از معاهدات بین‌المللی خارج شد. این در حالی است که چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری برای بسیاری از کشورها تبدیل شده و الحاق این کشور به سازمان تجارت جهانی نیز باعث ارتقای جایگاه این کشور در اقتصاد جهانی شده است. در این راستا، مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که جایگاه نوین چین در نظام بین‌الملل چه تأثیری بر هژمونی آمریکا دارد. پژوهش پیش‌رو در چارچوب نظریه هژمونی رابرت گیلپین درصدد آزمون این فرضیه است که جایگاه نوین چین که ناشی از ارتقای سیاسی و اقتصادی این کشور است، جایگاه هژمونیک آمریکا را به چالش کشیده است و سیاست خارجی نوانزوآگرایانه ترامپ نیز این فرآیند را تسریع نموده است. مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی، ضمن بررسی عواملی که سبب افول قدرت هژمون می‌شود، به تحلیل جایگاه هر دو کشور پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: چین؛ پیشرفت اقتصادی؛ هژمونی آمریکا؛ معاهدات بین‌المللی؛ تجارت جهانی.

* نویسنده مسئول: کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

Masoomeh.papi@yahoo.com

Seifi2002@gmail.com

** استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آیت‌الله بروجردی، لرستان، ایران

مقدمه

پایان جنگ سرد و شکل‌گیری نظم جدید بین‌المللی پیامدهای جدی بر کنشگران مختلف داشت. قدرت‌های بزرگ در پی بازتعریف نقش خود در عرصه بین‌المللی در فضای جدیدی بودند که ساخت دوبلوکی آن بر هم خورده بود. ایالات متحده به‌عنوان هژمون باقیمانده تلاش داشت تا از یک سو جایگاه خود را در این عرصه حفظ و بهبود بخشد و از سوی دیگر با پایش مستمر دولت‌هایی که امکان به چالش کشیدن این هژمونی را دارند، برای ارتقای جایگاه آن‌ها موانع جدی ایجاد نماید. این سیاست تا حدی در دهه ۱۹۹۰ کارساز بود و ایالات متحده با همکاری متحدان خود و همچنین خلأ ایجاد شده ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توانست به موفقیت‌هایی دست یابد.

وقوع حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن حمله ایالات متحده به عراق و افغانستان، سبب درگیری این کشور با جنگ‌های بی‌پایانی شد که آسیب‌ها و درگیری‌های شدید سیاسی، اقتصادی و امنیتی برای آن به وجود آورد. این درگیری‌ها، از یک طرف سبب فرسایش توان اقتصادی و نظامی ایالات متحده شد و از طرف دیگر بستری را فراهم آورد که در آن قدرت‌های نوظهوری نظیر چین توان و قدرت مانور بیشتری برای عرض اندام پیدا نمایند. چین با توجه به رشد اقتصادی شگفت‌انگیز دهه ۱۹۹۰ توانست از این فرصت به خوبی بهره‌برد و فاصله اقتصادی خود را با ایالات متحده کاهش دهد. از سوی دیگر، بحران مالی که از سال ۲۰۰۸ اقتصاد ایالات متحده را درنوردید، مشکلات آمریکا را دوچندان ساخت و روی کار آمدن دونالد ترامپ باعث تغییرات جدی در جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده شد. ترامپ با تعریف اصول سیاست خارجی دولت خود، آمریکا را به سمت نوانزوگرایی سوق داد؛ زیرا معتقد بود دولت‌های قبلی او با ما باعث هدر رفتن سرمایه‌های آمریکا شده است، از آن جهت که دموکراسی‌سازی در دولت‌های دیگر و حفظ معاهدات و نهادهای بین‌المللی باعث تحمیل هزینه‌گزافی بر اقتصاد آمریکا شده است و آمریکا دیگر نمی‌خواهد زیر بار این مسئولیت برود و کالای امنیت را به صورت رایگان در اختیار متحدان قرار دهد، به همین دلیل خواستار خروج از معاهدات بین‌المللی شد. در مقابل، دهه ۱۹۹۰ نقطه عزیمت تاریخی توسعه اقتصادی چین را تشکیل می‌دهد. چین با پایان جنگ سرد توانست به‌عنوان قدرت منطقه‌ای جایگاه بین‌المللی خود را دنبال کند و بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری نیز این شرایط را برای چین فراهم آورد تا از نیروی کار ارزان استفاده کرده و شرایط لازم را برای سرمایه‌گذاری در کشورش فراهم کند. تردیدی نیست که چین امروزه به بازیگر جهانی اثرگذاری تبدیل شده است. نگرانی اصلی این است که رشد و پیشرفت

سیاسی و اقتصادی چین که ناشی از تغییر در سیاست خارجی سنتی این کشور است، هژمونی آمریکا را با چالشی جدی مواجه ساخته است و این تغییرات به‌عنوان زنگ خطر برای موقعیت بین‌المللی آمریکا مطرح شده است. با قدرت گرفتن چین و ارتقای جایگاه بین‌المللی این کشور، اختلاف منافع بین چین و آمریکا بیش‌تر از گذشته خودنمایی می‌کند (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۰۵).

این مقاله در پی بررسی این تغییرات در جایگاه چین و واکاوی تأثیر این جایگاه بر هژمونی ایالات متحده است. از این معبر پرسش اساسی این مقاله مطرح می‌شود که جایگاه نوین چین در نظام بین‌الملل چه تأثیری بر هژمونی آمریکا دارد؟ پژوهش پیش‌رو در چارچوب نظریه هژمونی رابرت گیلپین درصدد آزمون این فرضیه است که جایگاه نوین چین که ناشی از ارتقای سیاسی و اقتصادی این کشور است، جایگاه هژمونیک آمریکا را به چالش کشیده و سیاست خارجی نواز و اگرایانه ترامپ نیز این فرآیند را تسریع نموده است. در این مقاله از روش توصیفی-تحلیلی بهره برده شده است.

چارچوب مفهومی: نظریه ثبات هژمونیک رابرت گیلپین

در دیکشنری کمبریج، هژمونی به معنی «در موقعیت قوی بودن و قدرتمندترین و در نتیجه قادر به کنترل دیگران بودن» است (اشمیت، ۲۰۱۸). این اصطلاح معمولاً به نقش ملی بازیگر و سیستم بین‌المللی خاصی اشاره دارد و به‌عنوان سلطه یا رهبری توصیف می‌شود (دیرزاوسکایت و ایلینکا، ۲۰۱۷: ۴۸). هژمون به قابلیت بازیگری با توانایی طاقت‌فرسا در شکل دادن به سیستم بین‌المللی از دو طریق اجباری و غیراجباری اشاره دارد. درحالی‌که هژمونی به قدرت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز اشاره دارد. ادبیات مربوط به هژمونی سعی در تبیین نقش ایالات متحده در سیستم بین‌المللی به‌عنوان تابعی از موقعیت ممتاز آن در درون سیستم دارد (نارلوف، ۲۰۱۵).

گیلپین و کوهین مفهوم هژمونی را بیشتر در مباحث مربوط اقتصاد بین‌الملل استفاده می‌کنند و جایگاه خاصی برای توانایی‌های اقتصادی دولت واجد عنوان هژمون قائل‌اند، هرچند که هژمونی‌گری اقتصادی دولت هژمون مستلزم ایفای نقش برتر در سایر زمینه‌های سیاسی و نظامی است (قبرلو، ۱۳۸۵: ۸۶۲-۸۶۱). ثبات هژمونیک در نظام بین‌الملل به موقعیتی گفته می‌شود که یک کشور در زمینه‌های مختلف نظم و تعادل سیستم را تأمین می‌کند. سیستم بین‌الملل در غیاب نظم تضمین شده توسط هژمون، ماهیت آنارشیک به خود می‌گیرد و همکاری را غیرممکن می‌سازد. در این راستا ایجاد نظم حاکم در نظام بین‌الملل بر عهده هژمون است که صعود و نزول آن تأثیر و افری بر ثبات و عملکرد

سیستم دارد. همچنین هژمون تضمین کننده تعادل سیستم است که با افول آن قواعد حاکم بر نظام نیز دچار تزلزل می شود (ساعی و پیلتن، ۱۳۹۰: ۹۴-۹۳). برخی هژمونی را به نفوذی اطلاق می کنند که یک قدرت بزرگ می تواند در نظام بین الملل بر دیگر کشورها وارد کند و میزان این نفوذ از رهبری تا سلطه در نوسان است (کرمی، ۱۳۸۵: ۳-۲). یک دولت هژمون دولتی ثروتمند و قدرتمند است که متعهد می شود کالاهای عمومی، شامل پول ثابت، امنیت مانند آزادی دریاها و یک سیستم تجارت آزاد را که می تواند برای همه مشترک باشد عرضه کند. تهیه کالاهای عمومی پرهزینه است، باین حال هژمون دولتی است که هزینه را به تنهایی متحمل می شود (دیرزاوسکایت و ایلینکا، ۲۰۱۷: ۳۳).

رابرت گیلپین که یک نواقح گرا محسوب می شود در کتاب جنگ و تغییر در جهان سیاست (۱۹۸۱) بر این باور است که هر انتقال قدرتی که از طریق «جنگ هژمونیک» حل و فصل می شود دوباره تعادل را در سیستم بین المللی ایجاد می کند. قدرت های هژمون، سیستم را به نفع خود ترتیب می دهند، باین حال کاهش بازده، افزایش هزینه ها، کم کردن از قدرت رقبا و افول در طرز حکومت، حفظ وضعیت موجود را بسیار سخت تر می کند؛ افول هژمون تقریباً اجتناب ناپذیر است و به عوامل مختلفی مربوط است: هزینه های حفظ تسلط در سیستم، از دست دادن رهبری اقتصادی و فناوری، فرسایش منابع پایه ای هژمون، تفاضل رشد و توزیع قدرت در میان کشورها و گرایش برای تغییر قدرت از مرکز به حاشیه به دلیل این که مبارزه در میان کشورهای مرکزی سیستم همه آن ها را تضعیف می کند. همچنین گیلپین شرایطی که در آن یک نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک شکل می گیرد را در وجود یک قدرت هژمون، تعهد ایدئولوژیک به ایدئولوژی حاکم و منافع مشترک اعضا را برمی شمرد (کولابی و نیک نام، ۱۳۹۳: ۱۶۸-۱۶۶). نظریه ثبات هژمونیک ادعا می کند که یکی از نقش های سلطه جو، به ویژه سلطه گران لیبرال مانند انگلیس در قرن نوزدهم و ایالات متحده در اواخر قرن بیستم، تأمین نظم بین المللی با ایجاد نهادها و هنجارهای بین المللی است که همکاری بین المللی را تسهیل می کند (اشمیت، ۲۰۱۸). برای این مهم، این بازیگر نیاز به سطح بالای توانمندی و قدرت در زمینه های اقتصادی، نظامی و سیاسی دارد تا علاوه بر توانایی لازم برای تضمین ثبات پولی و تأمین کالا و امکانات عمومی یک نظام تجارت آزاد، امنیت نظام سرمایه داری را نیز تضمین کند. همچنین قدرتی که می خواهد نقش هژمون را در این نظام بین الملل بپذیرد باید ایدئولوژی نظام سرمایه داری را نیز پذیرفته و مشروعیت لازم در بین دیگر بازیگران را برای رهبری این ایدئولوژی داشته باشد. همچنین، قدرت هژمون باید بتواند منافع مشترکی برای سایر بازیگران در سیستم مورد نظر خود ایجاد کند تا میل

به کنش در سیستم موردنظر، برای سایر بازیگران نیز فراهم شود. در غیر این صورت و در نبود منافع به‌ویژه منافع اقتصادی برای سایر بازیگران، قدرت هژمون با مشکل مواجه خواهد شد (کولایی و نیک‌نام، ۱۳۹۳: ۱۶۸). هژمون در صورتی مورد پذیرش بین‌المللی قرار می‌گیرد که به مفهوم واقعی تحقق پیدا کند، و گرنه به تعبیر گرامشی صرفاً به‌عنوان برتری مبتنی بر زور، سلطه و اجبار باقی خواهد ماند (کرمی، ۱۳۸۵: ۸). همچنین برون‌داد وضعیت هژمونی باید نفع‌رسانی به دولت‌های دیگر نیز باشد. به تعبیر ارگانسکی، قدرت هژمون باید بتواند حداکثری از دولت‌های دیگر را با خود همراه سازد تا بتواند ثبات را در سیستم برقرار نماید (کرمی، ۱۳۸۵: ۹).

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا با توجه به سهمی که از توزیع نسبی قدرت داشت، نظمی مبتنی بر هژمونی را شکل داد (تقی‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۳۰)، لیکن رشد و پیشرفت چشمگیر چین در دهه‌های اخیر، در بسیاری از حوزه‌های اقتصادی و نظامی باعث بروز جلوه‌های مهمی از چالش‌های سیاسی و اقتصادی میان این کشور و ایالات متحده شده است و این امر علاوه بر این که خبر از ظهور یک ابرقدرت جدید می‌دهد، بیانگر افول قدرت و هژمونی آمریکا در سایر زمینه‌ها نیز می‌باشد (قلی‌زاده و شفیعی، ۱۳۹۱: ۱۵۰-۱۴۹).

۱- ظهور هژمونی چین و تأثیر آن بر افول جایگاه آمریکا در نظم نوین جهانی

رشد اقتصادی چین در پی اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۷۸ آغاز شد؛ چین در سال ۲۰۱۲ به بزرگ‌ترین دولت تجاری جهان تبدیل شد. در دیگر زمینه‌ها نیز اقتصاد چین به طور فزاینده‌ای رشد کرده است. در زمینه تجارت خارجی، چین به بزرگ‌ترین واردکننده و بزرگ‌ترین صادرکننده تبدیل شده است. در مجموع، در سال ۲۰۰۶، ایالات متحده بزرگ‌ترین شریک تجاری ۱۲۷ کشور محسوب می‌شد و هم‌زمان با آن، چین نیز شریک تجاری ۷۰ کشور جهان بود، ولی در سال ۲۰۱۱ این تناسب بدین‌سان تغییر کرد که چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری ۱۲۴ کشور تبدیل شده و ارتقا پیدا کرد و سهم آمریکا به بزرگ‌ترین شریک تجاری برای ۷۶ کشور تنزل یافت (تقی‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۳۳). رهبران چین معتقدند آنچه می‌تواند ظهور چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ در قرن بیست و یکم را تسهیل کند توانایی این کشور در تداوم رشد و توسعه اقتصادی و صنعتی است (وئوئی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۵).

اقدامات چین در راستای افزایش نقش این کشور در نهادهای لیبرال اقتصاد بین‌المللی است تا قواعد این نظم را هم‌راستا با منافع خود بازسازی کند. سیاست پکن از لحاظ منطقه‌ای و جهانی

رفتارهای لیبرالی را همانند درهای باز، چندجانبه‌گرایی، کثرت‌گرایی، اقتصاد بازار، همکاری امنیتی و اقتصادی، احترام به حاکمیت دولت‌ها و... را بازتاب می‌دهد. لی که چیانگ^۱، نخست‌وزیر چین، در مارس ۲۰۱۷ اعلام کرد که چین مدافع نظم بین‌المللی موجود است و می‌خواهد به‌طور اساسی به بازیگری ویژه در حکمرانی نظم اقتصادی بین‌الملل تبدیل شود. این موضع با عنایت به سیاست‌های حمایت‌گرایانه دونالد ترامپ توجیهات جهانی بسیاری را به خود جلب کرد (میرترابی و کشوریان، ۱۳۹۹: ۱۵۰-۱۴۹).

از نگاه دکتر ویجای ساخوجا^۲، مدیر بنیاد ملی دریانوردی^۳ در دهلی‌نو، هدف چین تبدیل شدن به یک قدرت جهانی، مبتنی بر به‌کارگیری توان سیاسی و اقتصادی در گستره منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است (کرمی و شاه‌محمدی، ۱۳۹۸: ۱۴۴). از نظر ژانگ‌های بینگ^۴، کمک‌های خارجی چین به تدریج از پشت‌صحنه به خط‌مقدم منتقل شده است. همچنین از اشکال ساده کمک‌های انسانی، سرمایه‌ای و تجهیزاتی به کمک‌های پیشرفته و چندوجهی و از کمک‌های دوجانبه به همکاری‌های توسعه‌سه‌جانبه و چندجانبه تغییر شکل یافته است (کرمی و شاه‌محمدی، ۱۳۹۸: ۱۴۰). این کشور سال‌هاست که سهم عمده‌ای در توسعه جهانی و اهداف توسعه پایدار دارد. کمک‌های چینی از جمله کمک‌های بشردوستانه و سیاسی، عنصر اصلی سیاست خارجی این کشور است. برخلاف کمک‌های سنتی که بیشتر به شرکای جامعه مدنی برای ارائه کمک‌های بشردوستانه متکی است، نمی‌توان منکر این شد که چین دارای منابع وسیعی است و مقیاس وسیع کمک‌های بشردوستانه آن، یک استراتژی موفق قدرت نرم بوده است (مولاکالا و هونگ بو، ۲۰۲۰). همچنین از جمله مهم‌ترین انگیزه‌های اعلام شده که می‌تواند به کمک‌های بین‌المللی چین در مبارزه با شیوع کووید ۱۹ نسبت داده شود، نشان دادن این کشور به‌عنوان یک قدرت بین‌المللی با نگرش مسئولانه و متمرکز بر همکاری‌های بین‌المللی است (کویرچکی و کویرچکا، ۲۰۲۱).

پیشرفت‌های چین به‌عنوان یک قدرت فضایی نیز به هزینه از دست دادن تفوق و رهبری ایالات متحده تمام خواهد شد؛ اما رویکرد این کشور در توسعه صنایع فضایی دارای وجوه نظامی، دیپلماتیک، تجاری و اقتصادی است و در تمام این وجوه در حال رقابت با آمریکا است (کرمی و شاه‌محمدی، ۱۳۹۸: ۱۴۲). به‌طور کلی در تاریخ سرمایه‌داری سه قدرت هرچند به‌طور نسبتاً کوتاه به

1. Li Keqiang
2. Vijay Sakhoja
3. National Maritime Foundation
4. Zhang Haibing

هژمونی دست یافته‌اند؛ سرزمین‌های متحده که امروزه هلند خوانده می‌شود در میانه قرن هفدهم، بریتانیا در میانه قرن نوزدهم و ایالات متحده در میانه قرن بیستم. در این میان، هژمون جدید آمریکا با برتری قاطع و چشمگیر خود به لحاظ بهره‌وری در بخش‌های عمده اقتصادی پس از ۱۹۴۵ به استیلا دست پیدا کرد. با این همه، این قدرت امروز در حال افول و آرایش سازمان هژمونیک نظام جهانی سرمایه‌داری در حال تغییر است (میرترابی و کشوریان آزاد، ۱۳۹۹: ۱۴۷).

پس از جنگ جهانی دوم قدرت عظیم و منابع فراوانی که در اختیار ایالات متحده قرار داشت، به این کشور اجازه داد که اقدام به تعقیب سیاست‌های اقتصادی شامل منافع و مزایای عمومی و کلی سیستم اقتصاد سیاسی بین‌المللی بنماید؛ اما پس از دهه ۱۹۸۰ که آمریکا با کاهش قدرت و افول هژمونی روبرو گشته، شاخص‌های مشروعیت هژمونیک، چندجانبه‌گرایی، تفاهم و اتفاق نظر حاکم بر روابط دولت هژمون و همچنین دولت‌های دیگر عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌المللی لیبرال در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک تضعیف گردیده و به آرامی محو شدند؛ بنابراین ایالات متحده با گذشت زمان روندی منفی و نزولی را در برخی حوزه‌های اقتصادی پیموده است (قلی‌زاده و شفیعی، ۱۳۹۱: ۱۵۱-۱۴۹). بخشی از زوال ایالات متحده ناشی از تغییرات درونی در این کشور بوده، ولی بخش عمده‌ای از آن هم به دلیل رشد دولت‌های دیگر و قدرت‌های نوظهور نظیر چین، روسیه و برزیل می‌باشد (آچاریا، ۲۰۱۸).

۲- آمریکا؛ هژمون رو به افول

۲-۱- حمله آمریکا به عراق و افغانستان

با نزدیک شدن به پایان جنگ سرد، ایالات متحده به تدریج به سمت استراتژی «استیلاطلبی» که مستلزم حضور مستقیم و دائمی نظامی در منطقه بود، سوق پیدا کرد. حمله صدام به کویت بهانه لازم را برای این حضور فراهم کرد (آهویی، ۱۳۹۶: ۵۵). بر این اساس سیاست خارجی سنتی آمریکا که اساساً مبتنی بر حفظ وضع موجود و ثبات نظام‌های سیاسی خاورمیانه بود، جای خود را به سیاست خارجی تجدیدنظرطلبانه در تغییر رژیم‌های غیردوست و غیردموکراتیک داد تا از این طریق منافع استراتژیک و امنیت ملی ایالات متحده تأمین گردد (بیگدلی و خبیری، ۱۳۹۶: ۱۱-۱۰). به گفته جان گدیس، پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا خود را در «جهانی خطرناک‌تر شده» یافت (فلاح نژاد، ۱۳۹۷: ۹).

جرج دبلیو بوش با حمله نظامی به افغانستان و عراق سیاست استیلاطلبی آمریکا را به اوج خود رساند. بوش در ۲۹ ژانویه سال ۲۰۰۲، اصطلاح محور شرارت را در اشاره به سه کشور ایران، کره شمالی و عراق به کار گرفت و مهم‌ترین علت این نام‌گذاری را «حمایت این کشورها از تروریسم» بیان کرد. همچنین اشغال سریع عراق به همراه گماردن حاکمی نظامی برای این کشور، استیلائی نظامی آمریکا بر خاورمیانه را تثبیت کرد (آهوپی، ۱۳۹۶: ۵۷). مداخلات بوش در عراق به بهانه گسترش دموکراسی و ملت‌سازی، خسارت‌های جبران‌ناپذیری بر اقتصاد آمریکا تحمیل کرده است (یزدان‌فام، ۱۳۹۵: ۱۴۷). نتیجه هزینه‌های آمریکا در عراق، کاهش سطح تهدید نسبت به منافع ایالات متحده یا تأمین امنیت منطقه نبوده است؛ فشار این هزینه‌ها، علاوه بر این که سبب اعتراض مالیات‌دهندگان و افزایش شکاف طبقاتی در آمریکا شد، موجب عدم امکان تمرکز کافی ایالات متحده برای مهار چین و سایر کشورهای قدرتمند دیگر گردید و این امر برتری استراتژیک آمریکا در جهان را با چالش و تزلزل جدی روبرو ساخت (آهوپی، ۱۳۹۶: ۶۰). در نهایت سقوط کابل به دست طالبان و خروج سریع نیروهای آمریکایی از افغانستان نیز نشان داد که برنامه‌ریزی عملی و استراتژیکی توسط آمریکایی‌ها در افغانستان وجود نداشته است و عملاً غافلگیر شدند (کوردمن، ۲۰۲۱).

۲-۲- بحران اقتصادی ۲۰۰۸

می‌توان گفت که در مقطعی هژمون بیش‌ازحد متعهد می‌شود و امکان تحمل هزینه‌های سیستم وجود ندارد، در این صورت هژمون در خود فرو می‌ریزد؛ مانند فروپاشی سیستم برتون وودز که مکانیسم هژمونی آمریکا را با مشکل جدی مواجه نمود (دیرزاوسکایت و ایلینکا، ۲۰۱۷: ۳۵). زمانی که جورج بوش به قدرت رسید، ۲۰۰ میلیارد دلار مازاد در بودجه آمریکا دیده می‌شد، اما در دوران بوش دوباره کاهش مالیات‌ها که عمدتاً به قشر یک درصدی جامعه آمریکا کمک می‌کرد، علاوه بر آن دو جنگ بزرگ و پرهزینه، کسری بودجه‌ای حدود ۴۵۰ میلیارد دلاری را در سال ۲۰۰۸ برای آمریکا به ارمغان آورد و باعث شد که بدهی دولت به بالای ۹ تریلیون دلار افزایش یابد. آمریکا که در گذشته کشوری طلبکار محسوب می‌شد، آن روزها با ۹ تریلیون دلار بدهی، به مقروض‌ترین کشور جهان تبدیل شد. تنها میزان بهره‌ای که آمریکا بر روی این میزان بدهی می‌پردازد بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار در سال بود (شیرخانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۱۷). نخستین رویداد مهم سال ۲۰۰۸، در آستانه ورشکستگی قرار گرفتن موسسه بیراستیرنز آمریکا بود، همچنین مؤسسه مالی لمن برادرز هم

بعد از صد سال فعالیت، طی ماه سپتامبر اعلام ورشکستگی کرد. آمریکا در سال ۲۰۰۸ بدترین اوضاع اقتصادی را از دهه ۱۹۳۰ به بعد تجربه کرد. مهم‌ترین تحولات اقتصادی در این سال عبارت از کاهش قیمت نفت، ورشکستگی بانک‌های آمریکایی، کاهش شدید در قیمت مسکن و رکود آن، کمک ۷۰۰ میلیارد دلاری به بانک‌ها، ادامه بحران و جهانی شدن بحران، سقوط چهل درصدی سهام کشورهای اروپایی و آمریکا و انتقال بحران به شرکت‌های موتورسازی آمریکا بودند (بختیار زاده، ۱۳۸۸: ۵۴-۵۵). گیدون راشمن^۱، تحلیلگر سیاسی مجلات آمریکا، اعتقاد دارد که آمریکا باید به فکر سقوط خود باشد. ایالات متحده دیگر هرگز موقعیت برتری جهانی پس از سقوط شوروی را نخواهد دید. این کشور از سال ۱۹۹۱ تا سال ۲۰۰۸ که دچار بحران اقتصادی شد، هفده سال از موقعیت هژمونی جهانی برخوردار بوده است، اما با معضلات اجتماعی و اقتصادی ناشی از بحران سال ۲۰۰۸، موقعیت خود را از دست داده و دیگر هم آن را تجربه نخواهد کرد (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۵: ۵).

۲-۳- رویکرد سیاست خارجی دونالد ترامپ

راهبرد «نخست آمریکا» نشان‌دهنده خط‌مشی یک‌جانبه‌گرایی و انزواگرایی در سیاست خارجی ترامپ است (سلیمان‌زاده و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۷۴). ترامپ معتقد بود اقتصاد از اهمیت و اولویت فزاینده‌ای در شکل دادن به جایگاه و پرستیژ یک بازیگر برخوردار است (هانسون، ۲۰۱۴: ۵). لذا وی به صراحت مخالف نقش رهبری جهانی آمریکا بود و به‌وضوح تعهدات بین‌المللی آمریکا را زیر سؤال می‌برد. ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی و یکی از برجسته‌ترین مشاوران و متفکران حوزه سیاست خارجی آمریکا، در صفحه توئیتر خود نوشت: «سیاست خارجی ترامپ مضمون خود را پیدا کرده است و آن دکترین خروج است» (زمانی و نیاکویی، ۱۳۹۸: ۱۰۵-۱۰۳). هاس، دکترین خروج را در ارتباط با استراتژی سیاست خارجی ترامپ و خروجش از قراردادهای موافقت‌نامه‌های بین‌المللی به کار برده است (واشنگتن پست، ۲۰۱۷: ۱۳).

به طور مثال، در ارتباط با برجام تمایلات منفعت‌جویانه و اقتصادی موجب گردید تا ترامپ از دوران انتخابات سرسختانه با برجام مخالفت کرده و اعلام کند که در صورت رسیدن به قدرت، آمریکا را از آن خارج خواهد کرد. چون توافق مذکور را مغایر با منافع آمریکا می‌دانست (لربر، ۲۰۱۶). این در حالی است که رؤسای جمهور اخیر آمریکا، جورج بوش و بیل کلینتون، متحدان خود

را پرورش داده و برای حفظ ائتلاف‌های بزرگ تلاش می‌کردند، به طور مثال هدف اساسی دکترین بوش که به دنبال جهانی کردن ارزش‌های ایالات متحده و دفاع پیشگیرانه در برابر تهدیدهای جدید و غیرسنتی بود، ایجاد هژمونی یا امپراتوری ایالات متحده بوده است (کرامن، ۲۰۰۵: ۸). ترامپ طی سخنانی در تبیین استراتژی آمریکا در قبال ایران در اکتبر ۲۰۱۷، ضمن تأکید بر این که ایران طی چند دهه گذشته همواره با خصومت در قبال آمریکا ظاهر شده و پس از برجام نیز به رویه همیشگی خود ادامه داده، اعلام کرد: «همچنان که بارها گفته‌ام، توافق ایران یکی از بدترین و یک طرفه‌ترین معاملات است که آمریکا تاکنون به آن وارد شده است. تفکری که این توافق را ایجاد کرده، همان تفکری است که مسئول سال‌ها توافق‌های تجاری وحشتناک بوده است و میلیون‌ها شغل را در کشور ما به نفع کشورهای دیگر قربانی کرده است» (ترامپ، ۲۰۱۷). همچنین، پس‌ازاینکه وی خروج آمریکا را از توافقنامه ترانس پاسیفیک اعلام کرد، اظهار داشت که این معاهده حمله به تجارت آمریکا است، برای همین یک معاهده بد است (گاردین، ۲۰۱۸).

ملی‌گرایی اقتصادی یا حمایت‌گرایی نیز یکی دیگر از اصول و ویژگی‌های سیاست و راهبرد دولت ترامپ در قبال سایر کشورها بود. دونالد ترامپ برخلاف تمام رؤسای جمهور آمریکا که همواره معتقد به تجارت آزاد بودند و آن را بازی برد-برد تلقی می‌کردند که بر اساس اصول لیبرالیسم موجب تولید ثروت، افزایش امنیت و تأمین منافع آمریکا در داخل و خارج می‌شود، آن را بازی برد-باخت به نفع رقبای آمریکا می‌دانست (یزدان‌فام، ۱۳۹۵: ۱۵۱). اقدام وی در تعیین مجازات برای شرکت‌های آمریکایی را که می‌خواستند مشاغل خود را به خارج از کشور منتقل کنند می‌توان تجسم نوعی حرکت از چندجانبه‌گرایی به دوجانبه‌گرایی به صرافه نامید (استوکس، دی، ۲۰۱۸: ۶). خروج آمریکا از پیمان تجاری اقیانوس آرام، خروج از سازمان علمی فرهنگی یونسکو، خروج از توافق بین‌المللی آب و هوایی پاریس، بررسی خروج از برجام، انتقاد شدید از توافق تجارت آمریکای شمالی و حتی انتقاد از پیمان آتلانتیک شمالی ناتو از جمله این سلب مسئولیت‌های یک‌جانبه است که عقب‌نشینی از مسئولیت‌های بین‌المللی یک هژمون تلقی می‌گردد؛ بنابراین در این شرایط، یک تردید جدی نسبت به توانایی مدیریت بحران‌های جهانی توسط آمریکا در بحران‌های جاری همچون یمن، مسئله فلسطین، سوریه و مسئله خروج از برجام در رهبران دیگر کشورهای همسو با آمریکا ایجاد می‌نماید (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۷: ۱۲). این اصل عمل‌گرایی نیز می‌تواند به کاهش قدرت نرم

آمریکا در جهان منجر شود و اعتبار آن را نزد متحدین غربی به شدت کاهش دهد (رستمی و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۵۱).

۳- شاخص‌های هژمونی چین

۳-۱- شاخص‌های اقتصادی

چین در همه سال‌های پس از دهه ۷۰ میلادی با اولویت‌بخشی به اقتصاد خود کوشیده تا جایگاه مناسبی را به دست آورد؛ خیزش اقتصادی چین به‌عنوان وزنه‌ای در خط‌مشی‌های تجارت بین‌الملل تعبیر شده است. طی کمتر از سی سال گذشته، این کشور از یک بازیگر حاشیه‌ای به بزرگ‌ترین شریک تجاری برای بسیاری از کشورها تبدیل شده است (کرمی و شاه‌محمدی، ۱۳۹۸: ۱۴۰-۱۳۹). کشور چین به دلیل هزینه پایین نیروی انسانی و بازارهای بزرگ، بیشترین سرمایه‌های خارجی را جلب کرده است و به دلیل وزنه جمعیتی و اقتصادی از جایگاه متمایزی در نظام بین‌الملل برخوردار شده و دارای قدرت‌های مالی و تجاری شاخصی در اقتصاد جهانی است (سلیمان‌پور، ۱۳۹۳: ۱۱۵). متوسط نرخ رشد اقتصادی چین از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۶ بیش از ۹ درصد بوده و تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۰۶ با ۷/۱ درصد رشد نسبت به سال قبل به رقم تقریبی ۲ تریلیون و ۵۰۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۷ با ۴/۱۱ درصد افزایش نسبت به سال ۲۰۰۶ به ۳ تریلیون و ۴۳۰ میلیارد دلار رسید. در پایان سال ۲۰۰۸، حجم تولید ناخالص داخلی چین با رشدی معادل ۸/۹ درصد به رقم ۴،۲۱۴ تریلیون دلار رسید و نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی این کشور، از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵ با ۸ درصد تداوم داشته است (قلی‌زاده و شفیعی، ۱۳۹۱: ۱۴۶). ائتلاف چین با اقتصاد جهانی نقطه عطف تحول تاریخ است که دلالت بر این دارد که هم از نظر اقتصاد جهانی و هم از نظر منطقه‌ای برای چین حائز اهمیت است (رامبا و بلانچر، ۱۳۹۲: ۷۱).

China Posts Record Growth 12 Months After Historic Slump

Quarterly real GDP growth of China (year-over-year; seasonally adjusted)



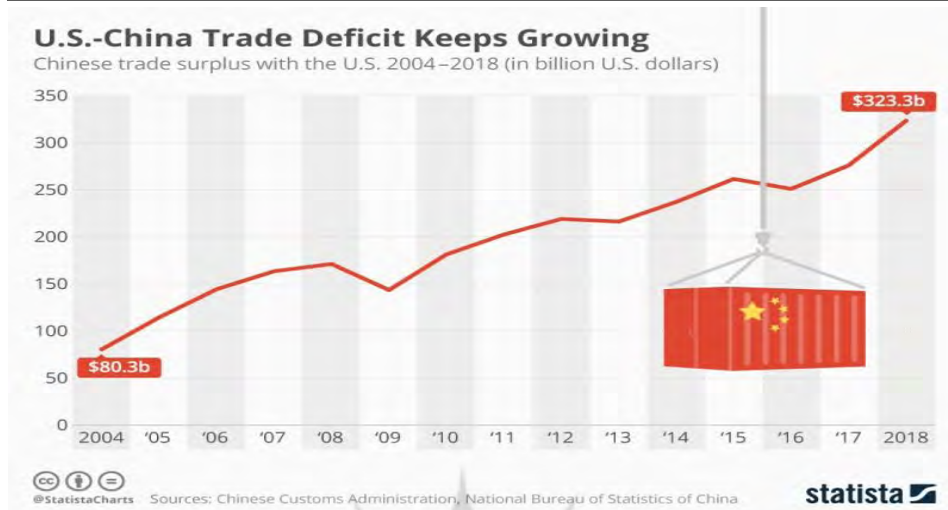
Sources: National Bureau of Statistics of China, OECD



statista

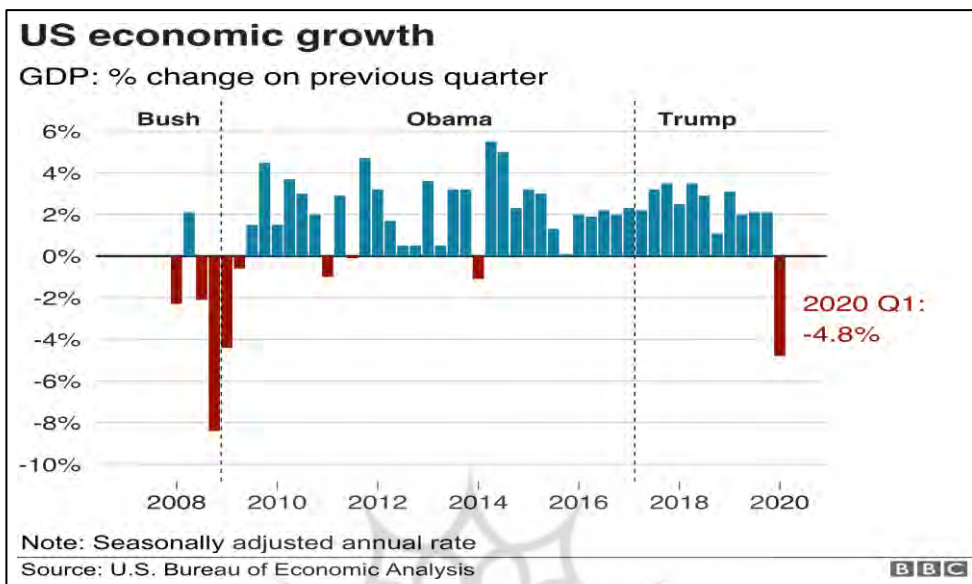
نمودار ۱. تولید ناخالص داخلی چین از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۲۱ (ریچتر، ۲۰۲۱)

علی‌رغم تلاش‌های دولت ترامپ برای محدود کردن مازاد تجاری چین با ایالات متحده از طریق وضع تعرفه بر کالاهای چینی، تجارت بین دو کشور در سال ۲۰۱۸ حتی بیشتر مبهم شد. بر اساس داده‌های دولت چین، مازاد چین ۱۷ درصد دیگر رشد کرد. سال ۲۰۱۸ در مجموع، ارزش کالاهای خریداری شده توسط آمریکایی‌ها در چین از ارزش خرید چینی‌ها از کالاهای آمریکایی تا ۳۲۳,۳ میلیارد دلار فراتر رفته است (بوخهولتز، ۱۰ مه ۲۰۱۹). رشد صادرات در اواخر سال ۲۰۲۰ به شدت کاهش یافت و علی‌رغم بهبود اقتصاد جهانی، تقاضا برای کالاهای مرتبط با همه‌گیری کاهش یافت. کارشناسان پیش‌بینی کردند صادرات در سال ۲۰۲۱، ۹,۴ درصد و واردات ۱۱,۹ درصد افزایش یابد و مازاد تجاری را به ۵۳۳ میلیارد دلار برساند. در سال ۲۰۲۲، کارشناسان انتظار دارند صادرات ۴,۹ درصد افزایش یابد، در حالی که واردات ۶,۶ درصد افزایش یابد و مازاد تجاری را به ۵۱۹ میلیارد دلار برساند (تمرکز اقتصادی، ۲۰۲۱).



نمودار ۲. کسری تجاری آمریکا و چین (کاترینا بوخولز، ۲۰۱۹)

علی‌رغم همه تلاش‌های دولت ترامپ برای تسلط بر کسری تجاری کشور، شکاف بین واردات و صادرات از ایالات متحده در نیمه اول سال ۲۰۱۹، به بالاترین حد ده سال گذشته رسید. طبق آمار منتشر شده توسط دفتر تجزیه و تحلیل اقتصادی، کسری تجاری ایالات متحده در کالاها و خدمات در ماه ژوئن اندکی کاهش یافت و کسری کل را در نیمه اول سال ۲۰۱۹ به ۳۱۶ میلیارد دلار رساند که بالاترین رقم از سال ۲۰۰۸ است. این افزایش عمدتاً ناشی از کسری تاریخی بالا در تجارت کالا بود که بالغ بر ۴۳۹ میلیارد دلار رکورد داشته است. از این مقدار ۲۱۹ میلیارد دلار تنها در تجارت با چین قابل ردیابی است. در حالی که کسری تجاری ایالات متحده به‌طور کلی همچنان در حال افزایش بود، واردات از چین در واقع تحت تأثیر جنگ تجاری بین دو ابرقدرت اقتصادی قرار گرفت. واردات کالاهای آمریکایی از چین در نیمه اول سال ۲۰۱۹ بیش از ۳۰ میلیارد دلار نسبت به سال قبل کاهش یافت (ریچر، ۲۰۱۹).



نمودار ۳. رشد اقتصادی آمریکا از ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۰ (BBC, 2020)

تراز تجاری منفی ایالات متحده بیانگر زیان‌هایی است که از بحران مالی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بر اقتصاد این کشور وارد شده و هنوز هم مرتفع نگردیده است. در مقابل، چین توانست با اقتصاد مبتنی بر صادرات، تراز تجاری خود را به طور چشمگیری افزایش دهد (کولایی و نیک‌نام، ۱۳۹۳: ۱۷۸). اقتصاد چین در سه‌ماهه اول سال ۲۰۲۱، به بهبود خود ادامه داد؛ زیرا رشد تولید ناخالص داخلی به سریع‌ترین نرخ ثبت شده تسریع شد. بر اساس گزارش اداره ملی آمار چین، تولید ناخالص داخلی این کشور در سه ماه منتهی به ۳۱ مارس، ۱۸٫۳ درصد نسبت به سال گذشته افزایش یافته است، در حالی که این رقم در سه ماه پایانی سال ۲۰۲۰، ۶٫۵ درصد بوده است. با این حال، کمی گمراه‌کننده است، زیرا قرنطینه و ویروس کرونا با قدرت کامل در اقتصاد چین در سه ماهه اول سال ۲۰۲۰ ضربه زد و پایه اولیه برای آخرین قرائت را کاهش داد. با این وجود، آخرین صعود بیش از رکود سال گذشته جبران شد و متوسط رشد سه ماهه اول را در دو سال گذشته به پنج درصد رساند (ریچر، ۲۰۲۱).

۳-۲- عضویت در سازمان‌ها و معاهدات بین‌المللی

چین به منظور بالا بردن مشروعیت بین‌المللی خود به طور فزاینده‌ای در سازمان‌های بین‌المللی چندجانبه فعال گردیده و تصویر سهم‌دار مسئولی را از خود نشان داده که طبق قواعد بازی می‌کند.

همچنین به طور موفقیت‌آمیزی تلاش کرده است تا به گروه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بسیاری بپیوندد (الوند و عسگرخانی، ۱۳۹۳: ۱۹).

۳-۲-۱- الحاق به سازمان تجارت جهانی^۱

الحاق چین به سازمان تجارت جهانی در آغاز قرن بیست و یکم، ارتقای قابل توجهی به اقتصاد جهانی چین داده است. اکنون تعداد موافقت‌نامه‌های آزاد تجاری چین افزایش پیدا کرده است و در این خصوص، غرب باید تهدید راهبردی چین را هم مورد توجه قرار دهد (کرمی و شاه‌محمدی، ۱۳۹۸: ۱۴۰-۱۳۹). چین موافقت کرده است که بخش‌هایی را با شرکای تجاری‌اش را مانند بخش کشاورزی و خدمات که بسیار مهم هستند آزاد بگذارد. بیشتر مطالعاتی که موافق الحاق چین به سازمان تجارت جهانی بوده مستلزم افزایش رفاه کلی در چین و جهان است، علی‌رغم اینکه پایین آمدن تعرفه‌های چین همواره پایدار نخواهد ماند. تقویت شتاب در رشد تجاری چین می‌بایست برای شرکای چین فایده داشته باشد و نقش مهمی در فرآیند تجاری ایفا کند (رامبا و بلانچر، ۱۳۹۲: ۷۶-۷۵).

۳-۲-۲- شکل دادن به شانگهای^۲

نظر به سابقه تاریخی روابط چین با کشورهای منطقه آسیای مرکزی یکی از انگیزه‌های راهبردی چین برای شکل دادن به سازمان همکاری شانگهای، فراهم ساختن زمینه مناسب برای گسترش و تعمیق روابط با آسیای مرکزی بود. در واقع تأکید بر روابط مثبت با کشورهای همسایه بخشی از سیاست حاشیه‌ای بزرگ‌تر چین است (شفیعی و کمالی‌زاده، ۱۳۸۹: ۶۴-۶۳).

۳-۲-۳- همکاری چین و اتحادیه اروپا بر اساس دستورکار ۲۰۲۰

به دنبال برگزاری بیستمین اجلاس سران چین و اتحادیه اروپا در جولای ۲۰۱۸، طرفین بیانیه مشترکی دادند که در مقایسه با قبل تأکید زیادی بر تقویت مشارکت و تعهدات طرفین در فضای جدید بین‌المللی و حضور ترامپ در مسند قدرت در آمریکا دارد. دو طرف در سه زمینه با رویکرد کنونی آمریکا مشکل دارند:

- در حوزه اقتصادی؛ تأکید بر اقتصاد باز، تسهیل آزادسازی تجاری در مقابل حمایت‌گرایی آمریکا.

1. World Trade Organization(WTO)
2. Shanghai Cooperation Organization (SCO)

• در حوزه تغییرات اقلیمی، تأکید طرفین بر حمایت از توافقنامه پاریس در زمانی که آمریکا از آن خارج شده است.

• حمایت از برجام و پایبندی به آن در برابر خروج آمریکا از برجام.

این سه موضوع مورد تأکید چین و اتحادیه اروپا، در شرایطی که ترامپ به نوعی در جهت مخالف آن قرار داشت، حاکی از ایستادگی چین به عنوان یک قدرت نوظهور و اتحادیه اروپا به عنوان متحد قدیمی آمریکا در برابر سیاست «نخست آمریکا»ی ترامپ بوده است. بیانیه مشترک بیستین اجلاس چین و اتحادیه اروپا مجموعه گسترده‌ای از مسائل سیاسی، اقتصادی، امنیتی، زیست‌محیطی، فناوری و روابط مردمی در سه سطح دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی را شامل می‌گردد که به نوعی نشانگر نزدیکی بیشتر آن‌ها بعد از تصمیمات و سیاست‌های یک‌جانبه ترامپ بود. در میان موضوعات مختلفی که در این بیانیه آمده شاید حوزه اقتصادی، با توجه به تصمیمات اخیر ترامپ در خصوص تعرفه‌ها و تأثیر گسترده آن بر تجارت چین و اتحادیه اروپا، مهم‌ترین موضوع بوده باشد. در حال حاضر، اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین شریک تجاری چین است و چین هم بعد از آمریکا دومین شریک بزرگ تجاری اتحادیه اروپا است. ارزش روزانه تجارت کالا بین طرفین به ۱/۵ میلیارد یورو می‌رسد. حجم صادرات اتحادیه به چین در سال ۲۰۱۷ به میزان ۱۹۸/۲ میلیارد یورو و واردات اتحادیه از چین، ۳۷۵/۴ میلیارد یورو بوده است. چین و اتحادیه اروپا حدود یک‌سوم تولیدات اقتصادی جهانی و حدود نیمی از حجم تجارت جهانی را به خود اختصاص داده‌اند (خضری، ۱۳۹۷: ۱۳۷-۱۳۴).

چین علاوه بر نقش فعال در حفاظت از صلح و ثبات در مناطق پیرامونی با اقداماتی نظیر ایفای وساطت برای تنش‌های شبه‌جزیره کره، همکاری در تشکیل گروه شانگهای پنج و سپس سازمان همکاری شانگهای، کمک به بحران مالی آسیای جنوب شرقی و توسعه همکاری با آ.سه.آن، در سطح سیستم بین‌المللی نیز با رژیم‌های بین‌المللی تحت رهبری آمریکا هماهنگ‌تر شد. حمایت از پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای با تصمیم به امضای پیمان منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای ۱ و محکوم‌سازی انجام آزمایش‌های هسته‌ای در دیگر کشورها از جمله پاکستان مصداقی از مسئولیت‌پذیری نوین پکن است (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۴۵).

۳-۳- شاخص‌های نظامی

کشور چین هم‌زمان با عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل و برخورداری از توان

بازدارندگی هسته‌ای، دارای بزرگ‌ترین ارتش جهان با بیشترین تعداد نیروی نظامی است (سلیمان‌پور، ۱۳۹۳: ۱۱۴). چین به‌عنوان کشوری پیشتاز در بحث نظامی چه در هزینه‌ها و چه در تبادل تسلیحات در بین کشورهای منطقه آسیا-اقیانوسیه مطرح است. این کشور رتبه دوم جهان در هزینه‌های نظامی و رتبه پنجم هم در صادرات و هم در واردات تسلیحات را به خود اختصاص داده و باعث گردیده تا منطقه آسیا-اقیانوسیه در سال ۲۰۱۷ با ۳/۶ درصد رشد نسبت به سال قبل در بخش هزینه‌های نظامی در جایگاه دوم جهان قرار گیرد (خضری، ۱۳۹۷: ۱۴۳). بر اساس منطق ساختاری قدرت، حوزه اطلاق منافع کشورها تابعی از میزان و سطح قدرت آن‌هاست. به همین منوال، چین نیز به تناسب قدرت فزاینده و رو به افزایش خود حوزه اطلاق منافعش را به گونه‌ای فرامنطقه‌ای تعریف کرده است. علاوه بر مباحث اقتصادی، نخبگان چینی بر جامعیت و فراگیری منابع قدرت اذعان داشته، تقویت قدرت نظامی از طریق نوسازی نظامی و سهم‌شدن در انقلاب در امور نظامی را نیز سرلوحه برنامه‌های استراتژیک و بلندمدت خود قرار دادند (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۸).

۳-۴- شاخص‌های دیپلماسی (قدرت نرم)

پکن همواره سعی داشته تا با بهره‌گیری از دیپلماسی قوی، سیاست حسن هم‌جواری، اصل عدم مداخله و احترام به حاکمیت دولت‌ها، وزنه‌ای در مقابل دیپلماسی دلار آمریکا در جذب سایر کشورها ایجاد نماید (الوند و عسگرخانی، ۱۳۹۳: ۱۶). از نظر اهداف خارجی قدرت نرم و تلاش‌های دیپلماسی عمومی، نشان دادن چین به‌عنوان یک بازیگر بین‌المللی مهم و صلح‌آمیز، مدافع سایر کشورهای در حال توسعه و وزنه مقابل هژمونی آمریکا را می‌توان نام برد. تأکید بر همکاری بین‌المللی توسط مقامات چین مطابق با پیام‌های عمومی است که چین در چند دهه گذشته از طریق کانال‌های دیپلماسی عمومی ارسال کرده است. لازم به ذکر است که چینی‌ها سعی کردند از کمک‌هایی که به دیگر کشورها ارائه می‌کردند به نحوی معمول برای دیپلماسی عمومی استفاده کنند. موفقیت در مبارزه با همه‌گیری بیماری کووید-۱۹، در چین را می‌توان یک نمونه مهم تهاجم قدرت نرم آن دانست (کوئیرچکی و کوئیرچکا، ۲۰۲۱). سفارتخانه‌های چین در زمینه به اشتراک‌گذاری اطلاعات مربوط به واکنش چین در برخورد با بیماری کووید-۱۹ و کمک به کشورهای دیگر و فراخوان همبستگی بین‌المللی در مبارزه با آن بیماری، بسیار فعال بودند (واناریث، ۲۰۲۱). علاوه بر این، رهبر چین نیز با وجود به‌اصطلاح جنگ‌الفاظ و اصطلاحات که شامل صحبت رئیس‌جمهور آمریکا دونالد ترامپ در

مورد این بیماری به عنوان «ویروس چینی» می‌شد، به ایالات متحده پیشنهاد کمک کرد (کوبیرچکا، ۲۰۲۱).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تأثیر جایگاه چین نوین بر هژمونی آمریکا بر اساس نظریه ثبات هژمونیک رابرت گیلپین مورد بررسی قرار گرفت. گیلپین نخستین بار این نظریه را در ارتباط با آمریکا به کار برده است، چراکه آمریکا قبل از پایان جنگ سرد بسیاری از شاخص‌های یک هژمون را دارا بود. در نظریه ثبات هژمونیک دولت هژمون با ایجاد رژیم‌ها و معاهدات بین‌المللی ثبات و تعادل در سیستم را حفظ کرده و سایر دولت‌ها را وادار می‌کند تا آن قواعد را رعایت کنند. این نظریه معتقد است که هژمون نیاز به سطحی از توانمندی دارد که بتواند به وسیله آن امنیت نظام سرمایه‌داری را نیز تضمین نماید و همچنین باید بتواند منافع مشترکی را برای سایر بازیگران نظام بین‌الملل ایجاد کند تا تمایل به کنش را در سیستم مورد نظر برای سایر بازیگران فراهم آورد، چراکه در صورت نبودن منافع اقتصادی برای سایر بازیگران، قدرت هژمون با مشکل مواجه می‌شود.

حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به دنبال آن حمله نظامی به عراق و افغانستان و بحران در نظام سرمایه‌داری از جمله عواملی بودند که هژمونی آمریکا را با چالش مواجه ساختند؛ به دنبال آن روی کار آمدن دونالد ترامپ به عنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا و در پیش گرفتن سیاست خارجی متفاوت از سایر رؤسای جمهور این کشور، خبر از تغییر جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل می‌دهد. دیدگاه‌های تند ترامپ نشان‌دهنده اولویت دادن به منافع کوتاه‌مدت اقتصادی در تعامل با سایر کنشگران نظام بین‌الملل بوده است. ترامپ در پی این بود که هزینه‌های آمریکا را در معادلات بین‌المللی کاهش دهد که این امر موجب کاهش مشارکت آمریکا در نظام بین‌الملل شده است.

برخلاف آمریکا، چین پس از جنگ سرد توانست با تغییر در سیاست خارجی سنتی خود از بحران‌های نظام سرمایه‌داری بهترین بهره‌برداری را کرده و ضمن توجه به منافع بلندمدت اقتصادی ناشی از همکاری‌های بین‌المللی، با عضویت در سازمان‌ها و معاهدات بین‌المللی و تعهد به منافع مشترک اعضا، جایگاه خود را از یک بازیگر حاشیه‌ای به قدرت بین‌المللی و شریک تجاری برای بسیاری از کشورها ارتقا دهد. این کشور به دلیل وزنه جمعیتی و اقتصادی از جایگاه متمایزی در نظام

بین‌الملل برخوردار شد و توانست بیشترین سرمایه‌های خارجی را جلب کرده و دارای قدرت مالی و تجاری شاخصی در اقتصاد جهانی شود. ائتلاف چین با اقتصاد جهانی نقطه عطف تحول تاریخ است که دلالت بر این دارد که هم از نظر اقتصاد جهانی و هم منطقه‌ای برای چین دارای اهمیت است. امروزه چین پس از آمریکا به مهم‌ترین مقصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان تبدیل شده است. این کشور با اقتصادی مبتنی بر صادرات، تراز تجاری خود را به طور مؤثر و چشمگیری افزایش داده است. حجم کل صادرات تجاری چین نیز پس از ورود به سازمان تجارت جهانی شتاب گرفت. چین نیز موافقت کرده که بخش‌هایی را با شرکای تجاری آزاد بگذارد مانند کشاورزی و خدمات؛ پایین آوردن تعرفه‌ها نیز موجب تقویت شتاب در رشد تجاری چین شده است. چین علاوه بر نقش فعال در حفظ صلح و ثبات در مناطق پیرامونی، در سطح سیستم بین‌الملل نیز با رژیم‌های بین‌المللی هماهنگ‌تر شد. تداوم ایفای نقش مسئولانه و همکاری جویانه از سوی چین در امور بین‌المللی، تعهد به قوانین بین‌المللی، مشارکت در سازمان‌ها و شکل‌دهی به روابط سازنده، با قدرت‌های جهانی، به ارتقای قدرت نرم این کشور می‌افزاید. تأکید بر روابط مثبت با کشورهای همسایه، بخشی از سیاست حاشیه‌ای بزرگ‌تر چین است. همچنین تأکید چین بر اقتصاد باز، تسهیل آزادسازی تجاری در مقابل حمایت‌گرایی آمریکا در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، حمایت از برجام و پایبندی به آن و تأکید بر حمایت از توافقنامه پاریس در حالی که ترامپ در جهت مخالف آن‌ها بوده است، حاکی از ایستادگی چین به عنوان بازیگری نوظهور در برابر شعار «نخست آمریکا»ی ترامپ است. لذا از مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که خیزش سیاسی-اقتصادی چین نوین باعث تضعیف بیش‌ازپیش موقعیت هژمونی آمریکا شده و آنچه این مسئله را تسریع بخشیده، سیاست خارجی نومرکانتالیستی ترامپ است که پیوند با متحدان را تضعیف کرده و این امر فضا را برای فعالیت چین مهیاتر کرده است.

منابع

فارسی

- آهوئی، مهدی (۱۳۹۶)، «تحلیلی بر راهبرد اتحادهای آمریکا در خاورمیانه و گزینه‌های محتمل در قبال ایران»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره ۲۳، صص ۷۸ تا ۴۳.
- الوند، مرضیه السادات و ابومحمد عسگرخانی (۱۳۹۳)، «کارویژه‌های قدرت نرم در سیاست خارجی چین»، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۳، شماره ۱، صص ۲۵-۱.

- صادقی، سید سعید (۱۳۹۵)، «افول قدرت آمریکا و نظم جهانی آینده»، اندیشکده راهبردی تبیین، آبان، صص ۱ تا ۱۶
<http://tabyincenter.ir/14882>
- اندیشکده راهبردی تبیین (۱۳۹۷)، «یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده و تأثیر آن در افول هژمونی آمریکا»، مجموعه گزارش‌های راهبردی.
- بختیارزاده، محمدجواد (۱۳۸۸)، «بررسی علل و ریشه‌های بحران اقتصادی ۲۰۰۸ آمریکا و ارائه راهکارها»، بررسی‌های بازرگانی، شماره ۳۸، صص ۵۸-۵۰.
- بصیری، محمدعلی و همکاران (۱۳۹۱)، «خیزش نظامی چین و چالش‌های پیش روی هژمونی آمریکا»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۱، صص ۲۱۸-۱۸۹.
- بیگدلی، محمدرضا و کابک خیبری (۱۳۹۶)، «تأثیر سیاست خارجی دونالد ترامپ بر مکانیزم امنیت دسته‌جمعی»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال ۱۰، شماره ۴۰، صص ۳۸-۹.
- تقی‌زاده انصاری، محمد (۱۳۹۵)، «چالش ظهور چین و هژمونی آمریکا در پرتو توافق تجارت آزاد فراپاسیفیک»، فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی، شماره ۸۱، صص ۱۴۷-۱۲۵.
- خضری، رویا (۱۳۹۷)، «روابط اتحادیه اروپا با چین در دوران ترامپ»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۲، شماره ۲، صص ۱۵۲-۱۳۱.
- رامبا، توماس و نیکولاس بلانچر (۱۳۹۲)، «چین: تجارت بین‌المللی و الحاق به WTO»، ترجمه بابک دائی و محمدمیر کمالی، مجله اقتصادی، شماره‌های ۱ و ۲، صص ۶۹-۸۲.
- رستمی، فرزاد و دیگران (۱۳۹۷)، «تحلیلی بر مناسبات راهبردی اتحادیه اروپا و آمریکا در پرتو توافق هسته‌ای ایران؛ سناریوهای پیش‌رو»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۷، شماره ۲۸، صص ۲۶۵-۲۳۹.
- زمانی، محسن و سید امیر نیاکویی (۱۳۹۸)، «واکاوی عوامل مؤثر بر خروج ایالات متحده آمریکا از برجام»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال ۱۰، شماره ۴۰، صص ۱۱۰-۸۵.
- ساعی، احمد و فرزاد پیلتن (۱۳۹۰)، «نظریه ثبات هژمونیک، اقتصاد جهانی و تجارت چندجانبه»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۶، صص ۱۰۶-۹۱.
- سلیمان‌پور، هادی (۱۳۹۳)، «آمریکا و چین و چشم‌انداز نظام بین‌الملل»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۹، شماره ۳، صص ۱۱۱-۱۴۳.
- سلیمان‌زاده، سعید و همکاران (۱۳۹۷)، «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوانزوآگرایی - واقع‌گرایی»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۸، صص ۲۸۳-۲۶۹.
- سلیمانی، فاطمه (۱۳۹۴)، «استراتژی نظامی جدید چین: ابعاد و پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی»، معاونت پژوهش‌های سیاسی-حقوقی، دفتر مطالعات سیاسی، شماره مسلسل: ۱۴۳۲۲.
- شفیعی، نوذر و یونس کمالی‌زاده (۱۳۸۹)، «تبیین روابط چین و آمریکا در برابر سازمان همکاری‌های شانگهای؛ بر اساس نظریه موازنه قوای نرم»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ۳، شماره ۷، صص ۷۶-۵۱.

- شیرخانی، محمدعلی و همکاران (۱۳۹۰)، «بحران اقتصادی ۲۰۰۹-۲۰۰۷ و تضعیف کارویژه دولت رفاه در ایالات متحده آمریکا»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۶، شماره ۳، صص ۱۳۶-۱۰۷.
- فلاح‌نژاد، علی (۱۳۹۷)، «آمریکا، دموکراسی و خاورمیانه (از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا دوره ترامپ)»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۸، شماره ۳، صص ۲۶-۱.
- قلی‌زاده، عبدالحمید و نوذر شفیعی (۱۳۹۱)، «نظریه سیکل قدرت، چارچوبی برای تحلیل فرآیند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین»، فصلنامه روابط خارجی، سال ۴، شماره ۴، صص ۱۶۸-۱۳۷.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵)، «ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی-امنیتی آمریکا»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۹، شماره ۴، صص ۸۹۹-۸۵۸.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲)، «بنیادهای امنیتی سیاست خارجی چین»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۶، شماره ۲، صص ۱۵۲-۱۲۵.
- کریمی، جهانگیر (۱۳۸۵)، «هژمونی در سیاست بین‌الملل؛ چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، پژوهش علوم سیاسی، شماره ۳، صص ۲۷-۱.
- کریمی، جهانگیر و پریسا شاه‌محمدی (۱۳۹۸)، «هژمونی، ژئوپلیتیک و مناسبات چین-آمریکا»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۰۵، صص ۱۶۰-۱۳۳.
- کولایی، الهه و رضا نیک‌نام (۱۳۹۳)، «چالش راهبردی چین و ایالات متحده بر سر هژمونی جهانی»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۳، شماره ۱۱، صص ۱۸۲-۱۶۱.
- میرترابی، سید سعید و محسن کشوریان آزاد (۱۳۹۹)، «تأثیر خیزش چین بر نظم مالی بین‌المللی»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۱، شماره ۴، صص ۱۷۱-۱۴۱.
- وثوقی، سعید و همکاران (۱۳۹۷)، «تأثیر قدرت‌یابی چین بر روابط و رقابت با آمریکا»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۸، شماره ۴، صص ۳۸-۷.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۵)، «سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۹، شماره ۴، صص ۱۶۴-۱۳۹.

لاتین

- Hanson, Philip (2014) *The Rise and fall of the Soviet Economy*. New York: Routledge.London.
<https://doi.org/10.4324/9781315841274>
- Trump, Donald J. (2017) "**Remarks by President Trump on Iran Strategy**", The White House,
<http://WWW.Whitehouse.gov/>
- Lorber, Eric B. (November 16 2016), "**President Trump and The Iran Nuclear Deal**", Foreign
 policy, <http://foreign Policy.com/2016/11/16/>
- Narriof, Carla. (2015), "**Hegemony, Oxford Bibliographies**", DoI:
 10.1093/OBO/9780199743292-0122.Availableat: <http://WWW.Oxfordbibliographies.com>
- Schmidt,Brian (2018), "**Hegemony:A conceptual and theoretical analysis**", research institute.
<http:// doc-research.org/2018/08/hegemony-conceptual-theoretical-analysis>

- Kobierecka, Anna ·Michał Marcin Kobierecki (2020), "**Coronavirus diplomacy: Chinese medical assistance and its diplomatic implications**".International Politics <https://doi.org/10.1057/s41311-020-00273-1>
- Mulakala, Anthea, Ji Hongbo (2020), "**Covid -19 and China's Soft-Power Ambitions**". Available At: <https://asiafoundation.org/2020/04/29/covid-19-and-chinas-soft-power-ambitions/>
- Vannarith, Chheang (2021), "**Fighting COVID-19: China's soft power opportunities in mainland Southeast Asia**" ,Available At:<https://asialink.unimelb.edu.au/insights/ fighting-covid-19-chinas-soft-power-opportunities-in-mainland-southeast-asia>
- Ditching deals has become Trump's main foreign policy", (2017).Washington Post, <https://www.washingtonpost.com/news/worldviews/wp/2017/10/13/ditchingdeals-has-become-trumps-main-foreign-policy/>
- Trump said to be reviewing Trans-Pacific Partnership in trade U-turn.(2018)"The Guardian,,<https://www.theguardian.com/world/2018/apr/12/trump-transpacific-partnership-trade-deal-reversal3>
- Cordsmann,Anthony, (2021), "**Learning from the war: "who lost Afghanistan?"**,versus Learning"why we Lost"" <https://www.csis.org/analysis/learning-war-who-lost-afghanistan-versus-learning-why-we-lost>
- Acharya, Amitav (2018),"The end of American World Order", NewYork Polity
- Richter, Felix, (2021), "**China Posts Record Growth 12 Months After Historic Slump**", <https://www.statista.com/chart/17747/china-quarterly-gdp-growth/>
- BBC (2020), "**Coronavirus: US economy shrinks at fastest rate since 2008**", Available at: <https://www.bbc.com/news/business-52466864>
- Katharina, Buchholz (May 10.2019), "**U.S.-China Trade Deficit Keeps Growing Despite Tariffs**", Available At: <https://www.statista.com/chart/16629/china-us-trade-deficit-grows/>
- Focus Economics (2021), "**China Trade Balance March 2021**", Available At: <https://www.focus-economics.com/countries/china/news/trade-balance/merchandise-exports-jump-at-a-softer-rate-in-march>
- Richter, Felix (2019)," **U.S. Trade Deficit in Goods Reaches Record High**", Available At: <https://www.statista.com/chart/17281/us-trade-balance/>
- Dirzauskaite, Goda, Nicolae Cristinel ilinca (2017), "**Understanding "Hegemony" in International Relations Theories**", Aalborg University Development and International Realations.Available At:https://projekter.aau.dk/projekter/files/260247380/Understanding_Hegemony_in_International_Relations_Theories.pdf
- Krahmann Elke (2005), "**American Hegemony or Global Governance?**" Competing Visions of International Security, International Studies Review, vol.7, no.4 (2005) 531-545, which has been published in final form at <http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/j.1468-2486.2005.00531.x/abstract>
- Stokes, D, (2018), "**Trump, American hegemony and the future of the liberal international order**", International Affairs, This version available at <http://hdl.handle.net/10871/31821>



An Analysis Of China's New Position in the International System and Its Impact on American Hegemony

Masoumeh Papi

Abdolmajid Seyfi

ABSTRACT

After 1980s, the United States faced a crisis of power and hegemony. 1990 marks the beginning of China's economic development and rise to power, and the beginning of its process of gaining political position and influence in the international system. The economic crisis in the capitalist system provided an opportunity for China to create a favorable environment for investment in its country. Since the ability to establish and maintain international regimes and treaties is an integral part of a hegemonic power, the Trump administration withdrew from many international treaties for short-term economic gain. China, meanwhile, has become the largest trading partner for many countries, and its accession to the World Trade Organization has boosted its position in the global economy. In this regard, the present article seeks to answer the fundamental question of what effect does China's new position in the international system have on American hegemony? Ongoing research in the context of Robert Gilpin's theory of hegemony seeks to test the hypothesis that China's new position, which stems from its political and economic upheaval, has challenged US hegemonic position and that Trump's neo-conservative foreign policy is accelerating the process. Has done. Using descriptive-analytical method and using library and Internet resources, the present article examines the factors that cause the decline of hegemonic power and analyzes the position of both countries

KeyWords China, Economic Progress, US Hegemony, International

Treaties, World Trade